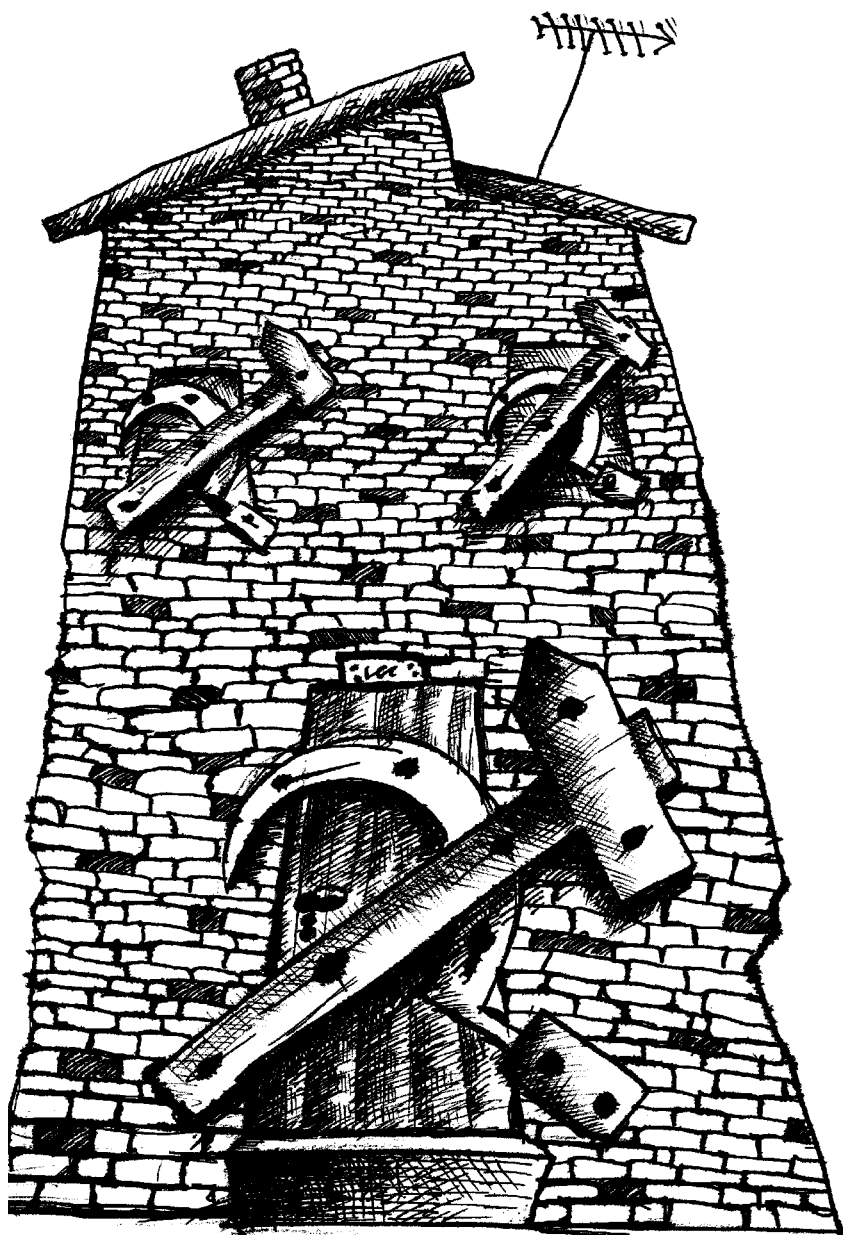


تحلیل احزاب کمونیست دنیا از پدیده فروپاشی شوروی و بلوک شرق (۵)

را نمی توان جانشین خلف لنین به حساب آورد، اما نباید مسؤولیت لنین را در شکل گیری چنین نظامی نادیده گرفت.

قطع ارتباط بخش خصوصی و دولتی

دومین عامل از میان بردن رابطه میان بخش خصوصی با منافع



ضرورت درس گیری از پدیده فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق ایجاب می کند که از منظرهای گوناگون به این موضوع پرداخته شود. تاکنون از زبان منتقدان ومخالفان نظام های سوسیالیستی مطالب بسیاری در باره پدیده فروپاشی در جراید و نشریه های ایران درج گردیده است اما ارزیابی پدیده

فروپاشی از منظر احزاب کمونیستی و سوسیالیستی جهان که کماکان خود را وفادار به آرمان های این مکتب می دانند، ما را با افق های متفاوتی آشنا می کند. به دنبال درج مقاله «اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب تا فروپاشی» (نشریه شماره ۶) و «فروپاشی شوروی پایان مدرنیته، بحران پست مدرنیته» (نشریه شماره ۸) تلاشی ما بر این بوده است که در سلسله مقاله هایی چکیده دیدگاه های برخی از احزاب کمونیست دنیا را به منظور تضارب آرا منعکس نماییم. در این شماره که آخرین بخش از این سلسله مقاله هاست، دیدگاه های حزب مردم فلسطین، حزب کمونیست سودان، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، حزب سوسیالیست استرالیا و حزب کمونیست پرتغال را ارائه می دهیم. این نظرگاه ها مستند به اسناد، سخنرانی ها و مصاحبه های نمایندگان احزاب کارگری و کمونیستی در کنفرانس بین المللی کلکته با عنوان «جهان معاصر و موضوعیت مارکسیسم» (اردیبهشت ۱۳۷۲) و کنفرانس آتن با عنوان «عوامل مؤثر در شکست سوسیالیسم در اروپای شرقی» (خرداد ۱۳۷۴) است. نشریه چشم انداز ایران از طرح تحلیل های دیگر و انعکاس آن ها در نشریه به عنوان یک امر راهبردی استقبال می کند.

حزب مردم فلسطین

بدون آن که بخواهیم نقش عوامل خارجی را در این شکست کامل نادیده بگیریم، ضروری است که اول زمینه های تضادهای داخلی «سوسیالیسم عینیت یافته» را جستجو کنیم. این تضادها از نظر داخلی به فردای انقلاب اکتبر بازمی گردند. با توجه به ویژگی های روسیه می توان گفت که انقلاب اکتبر در تضاد با آموزش های کلاسیک مارکسیسم و بر پایه یک انقلاب سیاسی بزرگ به پیروزی رسید. تقدیس راهی که استالین به مدت سی سال در پیش گرفت «ساختمان سوسیالیسم» را با تضادهای داخلی زیادی روبرو کرد. این عوامل را می توان این گونه برشمرد:

نظام تک حزبی

یکی از علل اساسی بحران های داخلی سوسیالیسم نظام تک حزبی بود که به امحاء دموکراسی سیاسی انجامید. هر چند استالین

سوسیالیسم دولتی بود که بر پایه برنامه‌ریزی مرکزی و مدیریت بوروکراتیک عمل می‌کرد. از سال ۱۹۱۸ (یعنی یک سال بعد از انقلاب اکتبر روسیه) امکان هرگونه دخالت مستقیم شوراهای در امر تولید نفی شد و به دنبال آن دستگاه برنامه‌ریزی به عاملی برای اعمال قدرت انحصاری بر روند تولید و منبعی برای سلطه دولت بر این روند بدل گردید. نظام تک‌حزبی از طریق کنترل خود بر دولت به نهادی برای تضمین این سلطه بدل گردید. روند اجباری کشاورزی اشتراکی که به معنای حمله خشن به کشاورزی به نفع صنایع سنگین بود، به شکافی عظیم از یک سو میان کارگران و دهقانان و از سوی دیگر میان دهقانان و حزب انجامید. شکافی که هیچ‌گاه پر نشد.

نادیده گرفتن سیاست «نپ»

در این رابطه اجازه دهید بدون آن که متهم به برخورد روشنفکرانه شوم پرسش زیر را مطرح کنم. آیا اگر نظرات «بوخارین» در حزب پذیرفته می‌شد، باز هم انقلاب اکتبر به چنین سرنوشتی غم‌انگیز دچار می‌گشت؟ حقیقت آن است که روند دگرگونی‌ها، تزلزل‌های آرا به‌شده از سوی «بوخارین» را مورد تأیید قرار داد. او اولین کسی بود که از سیاست نپ (مجال دادن به سرمایه‌داری ملی) در برابر استالین دفاع کرد. او اعتقاد داشت که شرایط جامعه روسیه ایجاب می‌کند که حرکت به سمت سوسیالیسم با سرعت «لاک‌پشتی» انجام گیرد.

اصالت دادن به مبارزه طبقاتی و نادیده گرفتن اتحاد طبقات

بوخارین مخالف این نظریه استالین بود که می‌گفت مبارزه طبقاتی به تسریع پیشرفت جامعه به سمت سوسیالیسم می‌انجامد. او مدافع پیگیر حفظ اتحاد میان کارگران و دهقانان بود. او با اعتقاد به یک سوسیالیسم انسانی با هرگونه روش سرکوبگرانه و رابطه با دهقانان مخالفت کرد و همچنین با ایجاد یک سوسیالیسم دولتی که شرط رشد آن وجود یک مرکزیت نیرومند بود، مخالفت ورزید. او در مخالفت با بوروکراسی در حال گسترش که اهرم‌های قدرت را در دست گرفته بود، خواهان اجرای یک انقلاب فرهنگی واقعی بود که بتواند انرژی توده‌های مردم را آزاد کند و شرکت خلاق آن‌ها را براساس وحدت‌تئوری و عمل و همچنین وحدت علم و کار تضمین نماید.

آینده سوسیالیسم و چند پرسش

اکنون این پرسش وجود دارد که سوسیالیسم در آینده کدام سو می‌رود و چه آینده‌ای در انتظار آن است؟ پرداختن به این پرسش با توجه به سقوط تاریخی سوسیالیسم نوع شوروی و همچنین شکست سوسیال دموکراسی که هدف خود را مهار کردن و مصالحه با سرمایه‌داری قرار داده بود، ضروری می‌نماید. در شرایط کنونی فرموله کردن برخی پرسش‌ها در مورد آینده سوسیالیسم ضروری است. به‌ویژه آن که اگر بخواهیم به دنبال پی‌ریزی یک سوسیالیسم متناسب با آغاز هزاره سوم باشیم، این پرسش‌ها می‌توانند از این‌سنگ باشند.

آیا سوسیالیسم به معنای نفی مطلق سرمایه‌داری است؟

این پرسش از پرسش‌های دیگر ناشی می‌شود. آیا اقتصاد بازار فقط در چارچوب سرمایه‌داری معنا پیدا می‌کند؟ آیا به کار گرفتن اقتصاد بازار مستلزم خصوصی‌سازی گسترده است؟ آیا برنامه‌ریزی لزوماً به معنای برقراری یک سیستم فرماندهی مرکزی مبتنی بر هدایت اداری حتی جزئی‌ترین مسائل است؟ آیا برنامه‌ریزی منعطف و بازار کنترل شده می‌توانند در چارچوب جامعه

سوسیالیستی همزیستی داشته باشند؟

در شرایط کنونی سوسیالیسم را چگونه طرح کنیم؟

آیا مقوله پرولتاریا مقوله‌ای کهنه شده است یا این که می‌تواند در جوامع مدرن همچنان کاربرد داشته باشد. اگر تحولات علمی شرایطی را به وجود آورد که فرآیند تولید بدون حضور گسترده کارگران انجام شود، چه کسی عامل اجتماعی سوسیالیسم خواهد بود؟

آیا سوسیالیسم را باید در چارچوب منافع ملی مطرح کرد یا در چارچوب جهانی؟ اگر چارچوب جهانی مد نظر است، در این صورت چگونه باید شکاف

یکی از علل اساسی بحران‌های داخلی

سوسیالیسم نظام تک‌حزبی بود که به امحاء

دموکراسی سیاسی انجامید. هر چند

استالین را نمی‌توان جانشین خلف‌النین به

حساب آورد، اما نباید مسئولیت لنین را در

شکل‌گیری چنین نظامی نادیده گرفت

آیا مقوله پرولتاریا مقوله‌ای کهنه شده است

یا این که می‌تواند در جوامع مدرن همچنان

کاربرد داشته باشد. اگر تحولات علمی

شرایطی را به وجود آورد که فرآیند تولید

بدون حضور گسترده کارگران انجام شود،

چه کسی عامل اجتماعی سوسیالیسم خواهد

بود؟

فرایند سطح رشد مناطق مختلف جهان را بر کرد؟ و اگر چارچوب ملی را اولویت

می‌دهیم در آن صورت به مسایل فراملی و جهانی چگونه بپردازیم؟

همان‌طور که می‌بینید ما با مسایل بزرگی روبرو هستیم. حتی اگر تردید

نداشته باشیم که آرمان سوسیالیسم زنده خواهد ماند، فرموله کردن یک دیدگاه

منسجم که بتواند شکست‌های گذشته را توضیح دهد و در عین حال راهگشا

باشد کار چندان آسانی نیست.

حزب کمونیست سودان

تاریخ برای انقلاب‌های بزرگ مسیرهای مستقیم و همواری را آماده

نمی‌کند. آن‌ها باید اشتباه کنند و با شکست‌ها و پیروزی‌ها آشنا شوند. اما

راهی را که این انقلاب‌ها هموار می‌کنند، ماندنی است. در طول حدود ۷۰ سال

که مدت زمانی کوتاه در تاریخ بشریت است، شوروی‌ها توانستند علاوه بر

دستاوردهای دیگر یک دولت طراز نوین بسازند. دولتی که غارتگر نبود، مانع

خاصی در دیگر کشورها نداشت و به خلق‌های دیگر کمک کرد تا به رهایی

دست یابند و زندگی نوینی را برپا سازند. اتحاد شوروی به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی کمک‌های عظیمی کرد.

برای ما سودانی‌ها اتحاد شوروی از همان سال‌های دهه بیست از مبارزات ما حمایت کرد و از اولین کشورهایی بود که استقلال ما را در سال ۱۹۵۶ به رسمیت شناخت. برای اولین بار در تاریخ کشور ما روابط بازرگانی بر پایه سود متقابل با ما برقرار نمود. شوروی‌ها در کشور ما چندین کارخانه ساختند و آن‌ها را به‌عنوان هدیه به ما واگذار کردند. آن‌ها بورس‌های تحصیلی مجانی در اختیار ما گذاشتند. در حال حاضر در کشور ما هزاران دکتر، مهندس،

انعکاس زیاده‌روی را در تخمین سرعت رشد ساختمان سوسیالیسم و نیز دست کم گرفتن توان سرمایه‌داری را می‌توان در اظهارات بعضی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ دید. تاجایی که اعلام کردند مردم شوروی در دهه ۸۰ در یک جامعه کمونیستی زندگی خواهند کرد

ضد استالینیسم عموماً و به سرعت به یک حمله علیه مارکسیسم - لنینیسم بدل شد. افراد می‌توانند دارای نقشی منفی یا مثبت باشند، اما خدمتی را که انجام شده است نباید نادیده گرفت

متخصص کشاورزی، تکنسین و کادر تربیت شده و ماهر وجود دارد که همگی از دانشگاه‌ها و مدارس فنی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی فارغ‌التحصیل شده‌اند.

حال پرسش این است که چگونه همه این‌ها به یک چنین تجزیه غم‌انگیزی منتهی شد؟

باید تئوری توطئه را کنار بگذاریم

ما باید تئوری توطئه را کنار بگذاریم، نه به خاطر این که هیچ توطئه‌ای وجود نداشته بود، بلکه به این دلیل که چنین نظریه‌ای نمی‌تواند مسایلی مانند بی‌تفاوتی و دلمردگی و در نهایت تجزیه کامل سازمان‌های عظیمی مانند حزب کمونیست اتحاد شوروی، سازمان جوانان کمونیست، اتحادیه‌های کاریگری، شوراهای، ارتش سرخ و کا.گ.ب را توضیح دهد. فرسودگی و پوسیدگی برای سال‌ها و شاید دهه‌ها این سازمان‌ها را از درون می‌خورده است. در حالی که بورکرات‌ها و مقام پرستان به‌طور خنده‌راه را برای دستیابی به بالاترین مقام‌ها

می‌گشودند. رهبری جای خود را به باندبازی داده بود. روح زندگی از این سازمان‌ها گرفته شد و سرانجام فاجعه فرارسید. اما همه با بی‌تفاوتی نظاره‌گر آن شدند. "تئوری توطئه" نمی‌تواند این عدم مقاومت مطلق را توضیح دهد. در این را بطله دو عامل اساسی به چشم می‌خورد.

تخلف از ساختار دموکراسی سیاسی

در نظام سوسیالیستی دموکراسی تا حد تخلف سیستماتیک از حقوق اولیه انسان‌ها و حتی جنایات دولت علیه گروه‌ها و افراد صدمه دیده بود. در این جا نیاز به تأکید نیست که دموکراسی سیاسی شرط ضروری دستیابی به دموکراسی اجتماعی است.

عقب افتادن از روند رو به رشد تکنولوژی

مارکسیسم با فاصله‌ای زیاد از دستاوردهای جدید دوران و اکتشافات علمی و تکنولوژیک عقب افتاد. مارکسیسم از همان ابتدا خود را به عنوان یک تئوری انقلابی مطرح کرد که اگر از آن به عنوان راهنما استفاده نشود و دایماً مورد ارزیابی انتقاد آمیز قرار نگیرد و خود را با هر پیشرفت تازه در علم و هر تحول تازه در جامعه تطبیق ندهد، همه ارزش‌های خود را از دست خواهد داد. این راهنمایی از سوی مارکسیست‌های معاصر دنبال نشد و ما به خاطر این نقص بهای سنگینی را پرداختیم و هم‌چنان خواهیم پرداخت.

راه خروج از این وضعیت چیست؟

ما یک حزب کوچک در کشوری بسیار عقب‌مانده و دورافتاده از جهان هستیم. دسترسی ما به اطلاعات و توان ما برای پرداختن به مسایل پیچیده جوامع پیشرفته محدود است، اما در عین حال ما نمی‌خواهیم اشتباه گذشته یعنی الگوبرداری از برادر بزرگتر را تکرار کنیم، زیرا اکنون ثابت شده است که آن‌ها نیز می‌توانند اشتباه کنند. بنابراین معتقد نیستیم که راه برون رفت ما از بحران کنونی عیناً منطبق با راهکارهای دوستان ما در اروپای شرقی است. از این جهت با کنفرانس‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای پیدا کردن یک راه حل واحد موافق نیستیم، چرا که هر حزب باید دیدگاه‌ها و نقطه نظرات خاص خود را دنبال کند و براساس پراتیک سیاسی منطقه خود عمل کند. این دیدگاه باید از چنان ابتکار و استقلالی برخوردار باشد که بتواند در برابر توفان‌های سیاسی وایدتولوژیک جهان معاصر تاب آورد و تکامل پیدا کند.

به کارگیری اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک

مسئله اساسی در این جا احاطه یافتن بر اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک است که فراتر از یک رشته متون است. آن‌هایی که صحبت از پیاده کردن مارکسیسم می‌کنند، مارکسیسم را به عنوان مجموعه‌ای از متون می‌بینند که در نقش یک راهنما ظاهر می‌شود. اما از آن جا که تئوری اساساً برای ما نقش راهنما را بازی می‌کند، در صورت برخورد با نارسایی‌ها نمی‌توانیم نقش تئوری را در ایجاد این نارسایی‌ها نادیده بگیریم و اشتباه است اگر بحران مارکسیسم را با گفتن این عبارت که خطا در تئوری نیست، بلکه در نحوه پیاده کردن آن است، نادیده بگیریم. ما باید قبول کنیم که نتیجه‌گیری مارکس و لنین عملاً عقب‌تر از نیازهای واقعی امروز است. مارکسیسم مجموعه‌ای از شعارهای ایستا نیست. بنابراین استراتژی و تاکتیک حزب باید تابع واقعیت‌ها باشد و فرمول‌بندی آن‌ها نباید با هدف انطباق آن‌ها با واقعیت‌های یک کشور دیگر انجام گیرد. اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک اسلوبی علمی و انقلابی است، هر چند به کار

گرفتن آن هیچ تضمینی در برابر اشتباهات نمی‌کند. این آن نقشی است که ما برای خروج از بحران مارکسیسم از درون به بیرون و از خاص به عام برای خود قایلیم و در این راه نه فقط با دیگر احزاب کمونیست بلکه با تمامی کسانی که در جستجوی حقیقت عینی هستند، تبادل نظر می‌کنیم.

حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا

تجربه نشان می‌دهد که دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم به‌طور کلی طولانی‌تر از آن خواهد بود که تصور می‌شد. سوسیالیسم دارای برخی مشخصات اولیه است که برای همه کشورها صادقند. مانند مالکیت ابزارهای اولیه تولید، ارتباطات و حمل و نقل توسط یک دولت کارگری و دهقانی که در آن حزب مارکسیستی - لنینیستی نقش رهبری را به عهده دارد. اما این احتمال منتفی نمی‌شود که در برخی نمونه‌ها در مرحله معینی از این روند انتقالی نیاز به اشکال غیر سوسیالیستی مالکیت در دیگر عرصه‌های اقتصاد وجود داشته باشد.

گذار به کمونیسم با حضور جنبه‌هایی از سرمایه‌داری حتی زمانی که طلایه‌های اولیه نظام کمونیستی پدیدار می‌شوند، همراه است. حضور سرمایه‌داری در عرصه‌های گوناگون ناشی از این واقعیت است دولت سوسیالیستی نوین نمی‌تواند خود را از بقیه جهان جدا نگه‌دارد. بلکه ناچار است که در عرصه‌های تجارت و... با کشورهای سرمایه‌داری ارتباط داشته باشد. بر این اساس باید نتیجه گرفت که مبارزه طبقاتی با استقرار دولت کارگری و دهقانی به پایان نمی‌رسد بلکه این مبارزه در اشکالی جدید در همه جبهه‌ها و سطوح ادامه می‌یابد و تا زمانی که نظام سرمایه‌داری در جهان وجود دارد، اقتصاد سوسیالیستی ناچار است با آن مراد داشته باشد. به‌ویژه تا هنگامی که شرکت‌های فراملیتی نفوذ صنعتی - مالی خود را در سطح جهان گسترش می‌دهند.

شرط اساسی تداوم سوسیالیسم

شرط اساسی برای تداوم حیات و تضمین آینده سوسیالیسم در قدرت، حفظ کنترل سیاسی در همه زمان‌ها، بر بخش‌های اصلی اقتصادی و مالی، نظامی و امنیتی، توسط دولت سوسیالیستی تحت رهبری حزب مارکسیستی - لنینیستی است. بزرگترین خیانت که به فروپاشی اتحاد شوروی انجامید زمانی به وقوع پیوست که دارودسته گورباچف - یاکوفل حزب کمونیست را منحل کردند و وزیر شعار خیانت‌بار منافع همه بشر و اقتصاد بازار آزاد بر برنامه‌ریزی مرکزی و کنترل سراسری بر اقتصاد نقطه پایان گذاشتند.

جنگ سرد به پایان نرسیده است

جنگ سرد با عقب‌گرد نظام سوسیالیستی در اروپا به پایان نرسیده است. این جنگ توسط امپریالیسم و در پیشاپیش آن امپریالیسم آمریکا به مثابه یک جنگ سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک روانی علیه کشورهای سوسیالیستی موجود، احزاب کمونیست و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی آغاز شد. هدف‌های اولیه جنگ سرد همچنان دنبال می‌شوند. علیه کوبای سوسیالیستی، جمهوری دموکراتیک خلق کره و ویتنام، چین و علیه استقلال و حاکمیت ملی کشورهای رشدیابنده در سطح جهان. هدف از این کار جلوگیری از انتخاب آزادانه راه رشد و تعیین آزادانه زندگی از سوی آن‌هاست. همه احزاب مارکسیست، لنینیست همچنان آماج اصلی این جنگ سرد را تشکیل می‌دهند. فروپاشی اتحاد

شوروی مهم‌ترین نیروی مدافع صلح و ثبات در روابط میان ملت‌ها و مانع اصلی بر سر راه استفاده از زور توسط امپریالیسم در سطح جهان را از میان برداشت. پیامد این مسأله دورانی است که مشخصه آن بی‌ثباتی و تضادهای رشدیابنده میان قدرت‌های امپریالیستی، شکاف فزاینده میان کشورهای پیشرفته و رشدنیافته و جغگیری ناسیونالیسم افراطی و جنگ‌های محلی ناشی از آن است.

حزب سوسیالیست استرالیا

ما همه باید از وقایع وحشتناک در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی درس بگیریم و اشتباه خواهد بود اگر مسؤولیت‌های این تراژدی را تنها به عهده یک یا دو نفر بگذاریم. هر چند آن کسانی که در بالاترین مقام‌های دولتی قرار داشتند، سهم بیشتری در اشتباهاتی که به وقایع سال‌های ۱۹۸۷ و پس از آن منجر شد برعهده دارند. در کشورهای سوسیالیستی

ما باید تئوری توطئه را کنار بگذاریم. نه به خاطر این که هیچ توطئه‌ای چیده نشده بود، بلکه به این دلیل که چنین نظریه‌ای نمی‌تواند مسایلی مانند بی‌تفاوتی و دل‌مردگی و درنهایت تجزیه کامل سازمان‌های عظیمی مانند حزب کمونیست اتحاد شوروی، سازمان جوانان کمونیست، اتحادیه‌های کارگری، شوراها، ارتش سرخ و کا.گ.ب را توضیح دهد

نابودی سوسیالیسم یک خواست همگانی نبود.

علل بسیاری از قبیل بوروکراسی، رابطه میان حزب و دولت، دخیل نبودن مردم در امور، جدایی حزب از مردم، از میان رفتن بسیاری از کمونیست‌ها در جنگ جهانی دوم، خرابکاری‌های امپریالیسم و غیره از جمله عواملی هستند که در رابطه با فروپاشی از آن‌ها نام برده می‌شود. اما به نظر ما دلیل اصلی انحراف از درک کامل و کاربرد ایدئولوژی مارکسیسم بوده است. این عامل به تدریج نظام سوسیالیستی و رهبری احزاب کمونیستی را تضعیف کرد. بنابراین کار خود را به بررسی این انحرافات که از دو دهه پیش آغاز شد، محدود می‌کنیم.

چرخش به سمت اقتصاد بازار

چرخش به سمت اقتصاد بازار در اواخر سال‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ کاملاً مورد بحث و شناسایی قرار گرفته است. اما این که این مسایل از سال‌های ۱۹۵۰ مورد بحث قرار گرفته بودند، کمتر شناخته شده است. برای مثال می‌توان به بحثی که پیش از مرگ استالین در حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد فروش ماشین‌آلات دولتی به مزارع تعاونی در گرفت، اشاره کرد. استالین در مخالفت با فروش این ماشین‌آلات این بحث را عنوان می‌کرد که خرید این ماشین‌آلات نه تنها بار اقتصادی سنگینی را بر تعاونی‌ها تحمیل خواهد کرد،

بلکه عقیدگرمی است در عرصه مالکیت عمومی. این کار نه تنها گردش کالاها را محدود نخواهد کرد، بلکه به ذخیره کالاهای در گردش نیز خواهد افزود. در حالی که هدف سوسیالیسم محدود کردن و در انتها حذف تولید کالایی است. بعد از مرگ استالین این بحث‌های پایه‌ای و صحیح نادیده گرفته شد و ماشین آلات به مزارع تعاونی فروخته شدند. در اتحاد شوروی از این نقطه آغازین تا اتخاذ کامل اقتصاد بازار راه درازی در پیش بود. اما با این کار قدم اول برداشته شد. سودآوری، قانون ارزش، استثمار نیروی کار، مبادله کالایی و موقوف کردن برنامه‌ریزی‌ها به بعد همه این‌ها از اقدام‌های عام در دهه هشتاد بودند و بدتر از همه مورد پذیرش کمونیست‌های برجسته قرار گرفت. سوسیالیسم با اقتصاد بازار (یعنی سرمایه‌داری) در تناقض است و هر کوششی در جهت پیوند دادن این دو سرانجام به احیای طبقه سرمایه‌دار و استثمارگر می‌انجامد. البته این بدان

گورباچف فقط یک نفر در میان یک جمع مسئول نبود، بلکه او در تمامی این روند نظریه پرداز و رهبر اصلی حزب و دولت بود. خود او بعداً اقرار کرد که در تمام این مدت اهداف واقعی خود را از حزب و مردم پنهان می‌کرده است

معنا نیست که در دوران و شرایط مشخص عناصری از سرمایه‌داری نمی‌توانند برای مدتی در یک کشور سوسیالیستی وجود داشته باشند بلکه به عقیده ما مباحثی از قبیل بازار اقتصادی یا سمت‌گیری اجتماعی یا بازار اقتصاد سوسیالیستی باید از جنبه ایدئولوژیک با دقت مورد مطالعه قرار گیرند.

وجود انحراف در نظریه پردازی مارکسیست‌ها

انعکاس زیاده‌روی در تخمین سرعت رشد ساختمان سوسیالیسم و دست کم گرفتن توان سرمایه‌داری را در اظهارات بعضی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ می‌توان دید. آن‌ها اعلام کردند که مردم شوروی در دهه هشتاد در یک جامعه کمونیستی زندگی خواهند کرد. باطل بودن ادعای همه خلقی بودن دولت شوراهای و غلو در نقش حزب کمونیست به عنوان یک حزب «تمام خلقی» توسط وقایع اخیر ثابت شده است.

اختلاف در میان قطب‌های سوسیالیستی

نقص و شکاف در روابط میان شوروی و چین یکی دیگر از ارزیابی‌های عجولانه و ذهن‌گرایانه بود که صدمات بزرگی به صورت بلندمدت به جنبش کمونیستی وارد آورد. وقایع بعدی نادرستی بسیاری از اظهارات ناپخته و عجولانه آن دوران را نشان داد. این هشدار است که عدم کاربست تجزیه تحلیل عینی که لازمه اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی

است، به ناچار به پرداختن تاوان‌های سنگین منجر می‌شود.

تحلیل غیر واقعی از شخصیت‌های تاریخی مارکسیسم

عدم کاربست ماتریالیسم تاریخی در تجزیه و تحلیل جوامع سرانجام منجر به انحراف در ارزیابی نقش توده‌ها و شخصیت‌ها شد. نمی‌توان به جنبه‌های مثبت و منفی شخصیت‌ها بی‌اعتنا بود. با این وجود شخصیت‌های تاریخی مکرراً مبدل به «هیچکس» شده‌اند. برای مثال در سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶ یک ملعون سازی یک جانبه در مورد استالین انجام شد. چیزی که لازم بود و هنوز هم لازم است یک ارزیابی صادقانه و عینی از کل آن دوران و نقش استالین است. اهمال در این کار اجازه داد که کوهی از افترا و تهمت ساخته شده توسط دشمنان شوروی و کمونیسم ستیزان بی‌پاسخ بماند. ضد استالینیسم عموماً و به سرعت به یک حمله علیه مارکسیسم - لنینیسم بدل شد. افراد می‌توانند دارای نقشی منفی یا مثبت باشند، اما خدمتی را که انجام شده است، نباید نادیده گرفت.

نفوذ ایده آلیسم در جنبش‌های سوسیالیستی

نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کمونیستی و تجلی خرده‌بورژوازی یعنی آن چیزی که مارکس و انگلس و لنین با جدیت با آن مبارزه می‌کردند، هنوز هم ایدئولوژی مسلط در بسیاری جوامع است که در پی خود احزاب کمونیستی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. ایدئولوژی بورژوازی به شکل دو همزاد خرابکار عمل می‌کند. یک چهره آن سکتاریسم چپ‌روانه جزم‌گرایانه است و چهره دیگر آن فرصت‌طلبی راست‌روانه و رویزونیسم از سوی دیگر ظهور می‌کند. هیچ کدام از این گرایش‌ها مارکسیستی نیستند، هر چند بعضی اوقات پاره‌ای از مفاهیم مارکسیستی را به عاریت می‌گیرند. ایده آلیسم هنوز به شکل شایع و گسترده‌ای در افکار توده‌ها جای دارد و در کشورهای ما روزانه و هر ساعت با استفاده از وسایل ارتباط جمعی توسط طبقه حاکم سرمایه‌داری به ذهن‌ها تزریق می‌شود. مارکسیسم بالقوه نیرومندتر است چون واقعیت را بیان می‌کند، اما در شوروی مارکسیسم به صورت تشریفاتی عرضه می‌شد و مسایل واقعی و روزمره از زاویه مارکسیسم و در عمق مورد بحث قرار نمی‌گرفتند.

تعطیل شدن مبارزه طبقاتی

لنین در «سه منبع و سه جزء مارکسیسم» می‌نویسد: نبوغ مارکسیسم در این است که توانست برای اولین بار از آموزش تاریخ استنباط نماید و آن را به طور دایمی و مستمر به کار ببرد. استنباط مارکسیسم از تاریخ، دگرترین مبارزه طبقاتی است. (ترجمه انگلیسی مجموعه آثار لنین جلد ۱۹ - ص ۲۷) در مقابل این نظریه، سوسیال دموکرات‌ها اشاعه‌دهنده ایده منافع مشترک میان زحمتکشان و استثمارگران و مدعی نمایندگی تمامی جامعه‌اند. آن‌ها در هر جا سعی در کمرنگ کردن مبارزه طبقاتی دارند. این قابل توجه است که بعضی از کمونیست‌های سابق نیز مبلغ این نظرات نادرست شده‌اند. گورباچف تنها کسی نبود که با پیش کشیدن ایده دموکراسی غیر طبقاتی و ارزش‌های بشری مبارزه طبقاتی را رها کرد. در کشور خود من (استرالیا) بعضی‌ها یک دهه پیش از گورباچف چنین ایده‌هایی را مطرح کرده بودند. اما آن‌ها یک پرسش ساده را فراموش کردند. «دموکراسی برای چه کسی؟»

فراموش کردن انترناسیونالیسم کارگری

متأسفانه ناسیونالیسم بورژوازی در طبقه کارگر مؤثر افتاد و احزاب

کمونیستی را نیز تحت تأثیر قرار داد. همین طور با تأسف باید گفت که جنبش بین‌المللی کمونیستی در درازمدت نتوانست فرصت‌های لازم را برای بحث در مورد مسایل مربوط به ناسیونالیسم و اترناسیونالیسم فراهم آورد و به همین دلیل گرایش‌ات ناسیونالیستی در خود جنبش ما هم رشد کردند. و اکنون هم شاهد نتایج هولناک اوجگیری ناسیونالیسم در مناطق مختلف شوروی سابق هستیم.

سوسیالیسم بدون ایدئولوژی مارکسیسم محقق نمی‌شود

یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر طبقه کارگر انقلابی حزب آن است که ایده‌های عظیم و اصول مارکسیسم - لنینیسم هدایت‌کننده آن می‌باشند. سوسیالیسم

در هیچ جا بدون وجود یک ایدئولوژی نیرومند و یک حزب کمونیستی یا کارگری بانفوذ نتوانسته است در این امر پیروزی به دست آورد. این بحث در مخالفت با ائتلاف‌ها و جبهه‌های متحد کارگری نیست، بلکه بحثی در مخالفت با تبدیل یک حزب کمونیست یا کارگری به یک حزب پلورالیستی است، یعنی حزبی که جایگاه گرایش‌ات مختلف ایدئولوژی باشد، نمی‌تواند پیش‌برنده این خط مشی باشد، البته اختلاف نظر در مورد طیفی از مسایل همیشه وجود خواهد داشت، اما تمامی این گفت‌وگوها باید در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی حل‌الجی شود.

حزب کمونیست پرترغال

پیش از آن که نقطه نظرهای حزب کمونیست پرترغال را مطرح کنیم یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که این مواضع از زبان آلوارو کنهال از رهبران حزب طی یک مصاحبه بیان شده است. (چشم‌انداز ایران)

در این تردیدی نیست که تحولات در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین در سیاست‌ها و فعالیت‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی یک سری عناصر منفی را در خود داشت که طی سال‌ها انباشته شدند و بالاخره به فروپاشی اتحاد شوروی انجامیدند. این انباشت عناصر منفی و سیر رویدادها اهمیت نقش ذهنی «فاکتور رهبری» را اثبات کرد. اول آن که سیاست‌ها و راه‌حل‌های ارایه شده به شکلی فزاینده از ضرورت‌های عینی پیشرفت اجتماعی و آرمان‌ها و هدف‌های بنیادی کمونیسم فاصله گرفتند که در ادامه به سست شدن تدریجی پایه‌های سوسیالیسم انجامیدند و به پیدایش «مدلی» یاری رساندند که در نهایت به تجزیه و شکست منتهی شد. دوم آن که «رهبری» مسئولیت تحلیل و هدایت برنامه «نوسازی» را بر عهده داشت در حالیکه رهبری در ابتدا ادعای پیش‌برد برنامه‌ای در جهت تقویت سوسیالیسم را داشت (که کاری لازم بود) ولی تمامی گذشته قهرمانانه مردم شوروی و تجربیات پرارزش ساختمان جامعه نوین را نفی کرد. کم بهادادن به ماهیت و قدرت امپریالیسم، رهبری را به سمت روندی کشاند که در آن ویژگی‌ها و دستاوردهای سوسیالیسم از میان برده شد و سرمایه‌داری تدریجاً احیا گردید.

اگر بخواهیم از زاویه مسئولیت‌های فردی به مسأله نگاه کنیم، باید روی گورباچف به عنوان مجرم شماره یک این فاجعه عظیم تاریخی که به تجزیه و فروپاشی اتحاد شوروی و تمامی پیامدهای آن انجامید، انگشت بگذاریم. گورباچف فقط یک نفر در میان یک جمع مسئول نبود، بلکه او در تمامی این روند نظریه پرداز و رهبر اصلی حزب و دولت بود. فقط کافی است که گفته‌ها و نوشته‌های خود گورباچف را در طول این سال‌ها به یاد بیاوریم، خود او بعداً اقرار کرد که در تمام این مدت اهداف واقعی خود را از حزب و مردم پنهان می‌کرده است.

مقوله گمراه‌کننده اقتصاد بازار

مقوله اقتصاد بازار به دو دلیل گمراه‌کننده است. نخست به این دلیل که به جای مقوله اقتصاد سرمایه‌داری به کار برده می‌شود و دوم به این علت که بازار تنها یک مفهوم تئوریک اقتصادی یا فقط یک عنصر اقتصاد سرمایه‌داری نیست. هم در سیستم سرمایه‌داری و هم در سیستم سوسیالیستی بازار یک واقعیت عینی است. کشورهای اتحاد شوروی و اروپای شرقی از یک سو چشم‌خود را به روی این واقعیت بستند و از سوی دیگر با تعبیر دگماتیستی از تئوری مارکس در مورد سرمایه‌داری این نظام را صرفاً به عنوان یک مولد کالا ارزیابی کردند. درست به همین دلیل بود که این کشورها شکل ناصحیحی از برنامه‌ریزی اقتصادی متمرکز را رشد دادند و به رفتار اقتصادی مصرف‌کننده (چه فرد و چه شرکت) اهمیت لازم را ندادند. این مسأله به اتخاذ معیارهای صرفاً کمی در کار برنامه‌ریزی اقتصادی، یکنواخت شدن روند تولید و محصولات تولید شده و درجا زدن فنی و تکنولوژیکی منجر شد. نتیجه همه این‌ها نارضایتی مصرف‌کننده و حتی آهسته شدن روند رشد نیروهای مولده بود. به همین دلیل قابل توجه است اگر براساس تجربه موجود ضرورت ارزیابی مقوله بازار سوسیالیستی را بپذیریم، البته با در نظر گرفتن این که این مقوله می‌تواند در شرایط ویژه هر کشور خصوصیات متفاوت داشته باشد، اما تا آن جا که این مسأله به ساختارهای اجتماعی - اقتصادی مربوط می‌شود. جایگاه ویژه دولت در بخش‌های استراتژیک و در برنامه‌ریزی اقتصادی از خصوصیات جدایی‌ناپذیر سوسیالیسم است. هر چند تجربه نشان داد که رشد بیش از حد بخش دولتی اقتصاد راه حل مناسبی نیست. برعکس این مسأله ما را به این نتیجه می‌رساند که در کار ساختمان جامعه سوسیالیستی در طولانی مدت ممکن است بهترین راه حل در تنوع اشکال در بخش‌های مختلف اقتصادی با توجه به شرایط ویژه هر کشور باشد.